

به جوانان اطمینان دارد

دکتر فرشید محمد رفیعی^۱

از آنجا که بنده اصالتاً زنجان‌ی هستم، بالتبع نام آقای دکتر یوسف ثبوتی را از زمان تأسیس دانشگاه تحصیلات تکمیلی علوم پایه که در آن زمان مرکز علوم پایه نامیده می‌شد، شنیده بودم. اما اولین برخورد رودررو با ایشان، به تابستان سال ۱۳۷۸ برمی‌گردد، هنگامی که دانشجوی کارشناسی فیزیک دانشگاه صنعتی شریف بودم. فصل تابستان بهترین زمان برای مرور درس‌های کارشناسی و حل مسئله بود. در آن سال، حدود هفت-هشت نفر از هم‌کلاسی‌های سابق دبیرستان که هم‌اکنون دانشجوی کارشناسی فیزیک در دانشگاه‌های مختلف ایران بودیم، تصمیم داشتیم که با هم در جایی جمع شویم و مسئله حل کنیم. مرکز تحصیلات تکمیلی در علوم پایه زنجان بهترین مکان برای چنین کاری بود و ما تصمیم گرفتیم که با آقای دکتر ثبوتی در این زمینه صحبت کنیم. ایشان عادت داشتند که در زمان ناهار در محوطه مرکز قدم بزنند و به گیاهان و درختان زیبای محوطه توجه ویژه داشتند. بنابراین تصمیم گرفتیم که سه نفر از ما در این زمان و در حین قدم‌زدن با ایشان صحبت کنیم و اجازه استفاده از یکی از کلاس‌ها را بگیریم.

در یکی از روزها آقای دکتر ثبوتی را دیدیم که در محوطه شروع به قدم‌زدن کرده است. نزدیک ایشان شدیم و با ترس و لرز درخواست خود را مطرح کردیم. استاد کمی از نیت ما پرسیدند و پس از شنیدن پاسخ‌های ما و هنگامی که از کناریکی از درختان گردوی محوطه عبور می‌کردند، گفتند که مکان خاصی برای چنین کاری لازم نیست و شما می‌توانید از

۱- عضو هیأت علمی دانشکده فیزیک دانشگاه تحصیلات تکمیلی علوم پایه - زنجان

هم اکنون و هر وقت خواستید بدون هیچ مشکلی به محوطه دانشگاه وارد شوید، زیر همین درخت گردو دور هم جمع شوید و با همدیگر مسئله حل کنید. ما گفتیم که شاید به تخته سیاه نیاز باشد و ایشان هم گفتند که یک تخته کوچک دارند و به ما قرض می دهند. این گونه شد که از فردای آن روز تعدادی از ما در اطراف آن درخت گردو جمع می شدیم و درس می خواندیم و با همدیگر مسئله حل می کردیم. این کار برای سه روز متوالی تکرار شد و استاد هم از دور برخی زمان ها ما را می دیدند. روز سوم که برای گرفتن تخته به ایشان مراجعه کردیم، گفتند که می توانید به یکی از کلاس های دانشگاه رفته و جلساتتان را در آنجا تشکیل دهید و هر کسی مانع این کار شد، بگویید که من اجازه داده ام. آن تابستان به نحو بسیار خوب و مفیدی گذشت. بودن در محیط علمی به مانند دانشگاه علوم پایه برای ما غنیمتی بود و سه نفر از همکلاسی هایم که دانشجوی کارشناسی صنعتی شریف بودیم، به عنوان انتخاب اول خود دانشگاه تحصیلات تکمیلی علوم پایه زنجان را برای ادامه تحصیل خود انتخاب کردیم. این اخلاق پسندیده استاد را در آینده نیز بارها و بارها دیدم. به جوانان اطمینان می کردند، امتحان شان می کردند و خواسته های شان را تا حد امکان تأمین می کردند. دو سال بعد از آن زمان، دانشجوی دکتری دانشگاه تحصیلات تکمیلی علوم پایه شده بودم. در تابستان سال ۱۳۸۰، هنگامی که مقدمات کار برای پروژه خود را مطالعه می کردم، به مشکلی برخورد کردم. در مردادماه همان تابستان، روزی که بیشتر استادان دانشکده فیزیک در دانشکده حضور نداشتند، از دفتر آقای دکتر ثبوتی برای دیدن ایشان وقت گرفتم و بعد از ظهر همان روز به بنده وقت داده شد. خدمت ایشان رسیدم و پس از صحبت های اولیه به ایشان گفتم که برای چه کاری مراجعه کرده ام. گفتند که به پای تخته بروم و مسئله را از اول توضیح دهم. سؤال و جواب از همان ابتدا شروع شد و حدود دو ساعت در اتاق ریاست دانشگاه بودم. خیلی لذت بخش بود و نکات زیادی را به خاطر سؤال های استاد یاد گرفتم. در پایان پس از شنیدن «مرسی» ایشان، فهمیدم که وقت رفتن است. از ایشان درخواست کردم که آیا دوباره اجازه دارم که برای مباحث علمی مزاحم ایشان شوم که در جواب گفتند که این اتاق دو در دارد، اگر برای کارهای اداری می خواهی مراببینی باید از آن در وارد شوی (دری که از اتاق منشی عبور می کرد) و اگر برای کارهای علمی می خواهی مرا ببینی می توانی از این در وارد شوی، دری که مستقیماً به اتاق استاد باز می شد. وقتی استاد می گویند که ما برای آموزش دادن و یاد گرفتن در اینجا، دانشگاه، جمع شده ایم، واقعاً به این حرف ایمان دارند و واقعاً به این حرف عمل می کنند.